

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقيه الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ، حَبِيبَةَ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ، وَ أُمَّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ، الَّتِي أَنْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا، وَ كُنِ الثَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا. اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أُمَّةٍ الْهُدَى، وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللِّوَاءِ، وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلِكِ الْأَعْلَى، فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمَّهَا صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقْرِبُهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا، وَ أَبْلِغُهُمْ عَنَّا فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ، وَ أَبْلِغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.»

بحث در تقرب ثانی بود برای استدلال به عمومات معاملات و ایقاعات. حاصل تقرب این بود که اشخاص اعتباری ای که معاصر با اعصار معصومین علیهم السلام هستند آن‌ها مشمول این روایات می‌شوند. چون ردی از طرف شارع انجام نشده نسبت به آن معاملاتی که مردم نسبت به آن اشخاص اعتباری انجام می‌دادند؛ بنابراین هیچ اشکالی نسبت به آن‌ها نمی‌شود فرض کرد. وقتی آن‌ها درست شد به الغاء خصوصیت ما تعدی می‌کنیم به اشخاص اعتباری بعد که در ازمنه‌ی بعد به وجود آمده است. مثلاً در آن زمان‌ها قهراً متولی مساجد، معابد و بسیاری از مراکزی که در آن زمان‌ها وجود داشته این‌ها معامله می‌کردند برای مسجد چیزی می‌خریدند، بعضی ابزار و آلات مسجد را که اضافه می‌آمده یا فرسوده داشته می‌شده می‌فروختند به جای آن چیز دیگری می‌خریدند و هکذا، این‌ها متعارف بوده متداول بوده. و ائمه علیهم السلام هیچ نهی‌ای چیزی نفرمودند، معلوم می‌شود که این‌ها پذیرفته بودند به این‌که این‌ها اهلیت دارند که وقتی اهلیت داشتند این‌ها پس مشمول «احل الله البيع، تجارة عن تراض» می‌شود قهراً به همان بیاناتی که گفتیم اثبات می‌شود که پس شارع پذیرفته که مسجد می‌تواند مالک بشود. که این آقا دارد برای مسجد می‌رود می‌فروشد یا چیزی را هدیه‌ی به مسجد می‌کردند می‌دادند دست متولی، می‌گفتند این فرش را ما هدیه کردیم به مسجد، این سماور

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/13

را هدیه کردیم برای مسجد، این شمع را هدیه کردیم برای مسجد، متولی هم می پذیرفت. خب اگر مسجد مالک نمی شود، نمی شود چیزی را به او هبه کرد، بخشید، خب یعنی چی؟ پس این جاها می بینیم که شارع قبول کرده ادله هم این ها را می گیرد. وقتی مسجد را گرفت حالا اگر یک چیزی در زمان های ما مثلاً یک مؤسسه ای تأسیس شد برای مثلاً فلان امر فرهنگی، خب عرف می گوید حالا فرق مسجد با این چیه؟ مسجد که اراده ندارد عقل ندارد شعور ندارد چی ندارد، اگر این ها مانع است پس باید آن جا شارع نمی گفت، اگر نه این ها مانع نیست خب این جا هم مانع نیست، اگر یک مصالحی را آن جا در نظر گرفته بود و به خاطر آن مصالح می فرمود که تنظیم امور باشد چه باشد خب این ها این جا هم هست. پس بنابراین فرقی نمی کند الغاء خصوصیت. این تقریب استدلال است تا ببینیم این اشکالی دارد یا ندارد؟

«التقريب الثاني للتمسك بعموم ادلة الامضاء، و هو» این تقریب «مبنى على الغاء الخصوصية عرفاً» الغاء خصوصیت بکنیم از چی؟ «عن بعض ما تشمله تلك الأدلة» از بعض از اشخاص اعتباری ای که آن ادله ی گذشته «احل الله البيع، تجارة عن تراض» تا آخر شاملش می شود.

توضیح ذلک:

این توضیح در دو مقدمه ارائه می شود «الف. لا ريب في شمول هذه الأدلة للأشخاص الاعتباريين الموجودين في زمن حضور المعصومين عليهم السلام كالدولة و المساجد و الزكاة و غيرها من الأشخاص الاعتباريين الموجودين آن ذاك» این که روشن است که شامل آن ها هم می شود که توضیح هم دادیم. «و هذا امر واضح ولو من أجل من الاطلاق المقامي الذي سبق توضيحه ضمن الاشكال الثاني على التقريب الاول.» در تقریب اول دوتا بیان بود یکی اش هم اطلاق مقامی بود، اطلاق مقامی معنایش این است که لفظ شامل نمی شود ولی مقام مقامی است که اگر مولا قبول ندارد در آن جا باید تقییدی را اضافه کند، بیان کند. اگر از او گذشت و بیان نکرد معلوم می شود نمی خواهد. مثلاً آقایان مثال می زنند فرض کنید مولا می گوید «اغسل ثوبك من أبوال ما لا يؤكل لحمه» اگر گفتیم توی مفهوم غسل و این واژه، عصر، فشار دادن، چنگ زدن نیفتاده. خب ما به اطلاق اغسل نمی توانیم تمسک کنیم برای این که اگر چنگ نزدی عصر نکردی کفایت می کند، چون اطلاق معنایش

این است که این مفهوم منطبق است. اما این جا اطلاق مقامی است می‌گوییم آقا ما رفتیم از امام صادق سلام الله علیه یا آن سائل رفت سؤال کرد امام فرمود بشور، اگر علاوه بر شستن یک چیز دیگر هم مثل عصر لازم بود خب این جایش بود که امام بفرمایند دیگر، این مقام مقامی بود که حضرت می‌خواهد تطهیر را یاد بدهد. اگر این تطهیر علاوه بر شستن یک چیز دیگر هم اضافه داشت خب باید بفرماید. این می‌شود اطلاق مقامی، یعنی نمی‌گوییم لفظ اطلاق دارد، لفظ که ربطی به آن ندارد داخل در مفهومش نیست که بگوییم اطلاق دارد. اما مقام مقامی است که چون مقام یاد دادن تطهیر است و به همین ما بسیاری از احکام را از همین راه استفاده می‌کنیم. مثلاً می‌گوییم که اگر چیزی با دم منتجس شد ظرفی، تعفیر لازم دارد؟ خب در کلب می‌گوییم تعفیر لازم دارد مثلاً، در دم تعفیر لازم دارد یا ندارد؟ در بول تعفیر لازم دارد یا نه؟ به اطلاق مقامی تمسک می‌کنیم، می‌گوییم فقط فرموده بشور، اگر چیز دیگر لازم بود مقام مقام تعلیم است، مطهر است خب باید آن را هم اضافه می‌کرد همان جور که در آن جا اضافه فرموده. پس این می‌شود اطلاق مقامی یعنی در مقامی که باید یک چیزی را آموزش بدهند او را رها کنند نگویند. این نگفتن دلیل بر این است که این شرط، این قید این وجود ندارد. حالا این جا می‌گوییم اطلاق مقامی است، حضرت سلام الله علیه دارند توی جامعه‌ای زندگی می‌کنند که توی این جامعه حضرت دارند می‌بینند، می‌بینند که بابا این متولی مسجد می‌رود فرش مسجد، آن هرچی که آن موقع بوده، زیلو بوده یا آن حصیرهایی بوده که حصیرها را می‌بافتند برای مساجد، می‌رود می‌بیند که فرسوده شد می‌فروشد یک حصیر دیگر می‌خرد می‌آورد. خب حضرت هیچی هم نمی‌گویند با این که به این متولی می‌توانستند بگویند آقا مرد متدین شما این کار درست نیست. یا می‌بینیم نه حضرت خودشان می‌آیند بعد می‌ایستند روی همین زیلو نماز می‌خوانند، روی همین حصیر می‌آیند می‌ایستند نماز می‌خوانند. خب این مقامی است که اگر این‌ها اشکال داشت، این‌ها درست نبود، مسجد مالک نمی‌شد، متولی حق خرید و فروش نداشت و فلان خب باید گفته می‌شد دیگر. این که در این موارد نهی‌ای گفته نشده است، ردعی انجام نشده است با این‌ها ما می‌فهمیم که پس قبول دارند. وقتی این قبول دارند آن شرایط تمسک به ادله دیگر خیلی آسان تر می‌شود، چون ما مثلاً اشکال اول مان چی بود؟ می‌گفتیم مثلاً بیع را شاید شارع

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 13/09/1401

دستکاری کرده این جا را شامل نشود یا اشکال دوم مان چی بود؟ می گفتیم اهلیت لازم دارد شاید این جا اهل نباشد، این ها را می گفتیم دیگر، یا می گفتیم آن دلیل منفصل از ادله ی منفصل فهمیدیم اهلیت و فلان و این ها خب همه ی این ها حل می شود دیگر نسبت به آن افرادی که آن زمان ساری و جاری بوده است. وقتی تمسک به این ادله برای آن افرادی که در آن زمان بوده است تصحیح شد آن وقت حالا می گوئیم شارع این ها را گفته معاملات شان درست است، این شخص های اعتباری را که به آن ها اعتراف فرموده، چه فرقی بین این اشخاص اعتباری و این اشخاصی است که بعدها پیدا شده است؟

س: حاج آقا ببخشید اساس این استدلال بر این است که ما برای یعنی در زمان شارع یک اشخاص اعتباری... 10:23

ج: فرض است ...

س:؟؟؟ فرض می کنیم ...

ج: بله بله دیگر.

س: بعد توی مسائل مال؟؟؟ اقوال مختلف است، بعضی ها می گویند مثلاً اگر؟؟؟ وقف خاص باشد که خب مال همان ملک همان؟؟؟ موجود در آن وووو

ج: نه آن اصلاً چیز دیگری است ...

س:؟؟؟ مال ملک جمیع

ج: نه نه آقای عزیز ...

س:؟؟؟ یا مثلاً در بحث دولت آن نقلی که مثلاً عقیل می آیند خدمت حضرت اگر حالا؟؟؟ به این مضمون که آقا کمک این ها، حضرت به این تعبیر که من می خواهم مدیون جمیع مسلمین بشوم، یعنی بیت المال را یک عنوان جدا و برای شخص اعتباری جدا نمی دیدند، مال جمیع مسلمین می دیدند، یعنی ملک را می بردند روی اشخاص حقیقی و طبیعی. لذا آن جاها چنان مسلم هم نیست. یا زکات را مثلاً می گویند ملک فقرای در همان عصر، فقرای موجودی باز اشخاص طبیعی که این خودش می تواند محل مناقشه باشد.

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/13

ج: شما مثال‌هایی که زدیم را عوض نکنید، مگر ما گفتیم همه‌جا؟ ببینید در زکات چی گفتیم؟ گفتیم ولی امر برای زکات قرض می‌کند ...

س: ... 11:30.

ج: صبر کنید، می‌گوید نه اصلاً ...

س: چنین چیزی بوده باشد ...

ج: خب آن‌ها را باید اثبات کنید، آن صغری که باید اثبات، و بعضی‌اش مثل مسجد و صلاۀ کعبه و این‌ها که واضح است این‌ها روایات داریم. صلاۀ کعبه یعنی هدیه می‌کردند به کعبه. خب هدیه به کعبه می‌کردند، کعبه چی هست؟ سنگ و آجر و فلان و این‌هاست دیگر ...

س: نه همان‌جا هم ممکن است؟؟؟ وقف مسلمین است برای این ...

ج: نه این جور نیست دیگر، خب صلاۀ کعبه این نیست دیگر ...

س:

ج: خب بله شاید الان این‌جا قم نباشد مثلاً شاید ساری باشد مثلاً. خب وقتی ادله داریم آخر دیگر این شک‌ها چی هست دیگر؟ وقتی دلیل داریم می‌گویی شاید نباشد؟ خب بروید فقه را ببینید توی روایات ببینید این جوری نیست ...

س:

ج: چرا صله‌ی کعبه یعنی هدیه می‌کند به کعبه، نمی‌گوید به مسلمین، هدیه به کعبه می‌کند. این‌جا یاد آمد که مرحوم شیخ اعظم روزهای آخری که درس‌شان همین صلاۀ کعبه بوده بعد ایشان بیمار می‌شود که در همان بیماری هم ظاهراً به رحمت خدا می‌رود، ایشان را به خاطر این‌که هوای نجف خیلی داغ و گرم بوده و ایشان یک حالت خاصی داشته می‌برند کوفه توی یک باغی. میرزای شیرازی و میرزا حبیب الله رشتی، یک آقای که دیده این‌ها را نقل کرده. گفت دیدم آمدند مسجد کوفه یک نماز مختصری خواندند فهمیدم که می‌خواهند بروند دیدن شیخ. من هم دنبال‌شان رفتم، آن‌ها خب شاگردان شیخ بودند و خادم شیخ آمد در را باز کرد

این‌ها رفتند تو. من همان بیرون در ایستادم چون سنام هم چیز نبود و حالا، بعد از همان درزهای درب باغ که یک‌خرده درزه‌ایش گشاد بود شیخ را می‌دیدم که دیدم همین‌جوری تکیه داده به یک درخت انجیر ظاهراً و دارد نماز می‌خواند، ظاهر نماز جعفر طیار می‌خواندند. این جناب میرزا حبیب الله رشتی و میرزای شیرازی رفتند نشستند کنار شیخ، شیخ نمازش تمام شد و این‌ها، شیخ یهو چشمش خورد دید یک آدم آن‌جا ایستاده بیرون در، به خادمش گفت که آن آقا را هم بگو بیاید تو. ما رفتیم تو دیدیم شیخ خیلی با این‌ها صمیمی بوده، پایش را گذاشته بود توی دامن میرزا حبیب الله رشتی می‌گفت بمال پایم را، خودشان ضعف داشتند. بعد شیخ از این‌ها سؤال کرد گفت راجع به صلاۀ کعبه چکار کردید؟ این بحث، گفت؟؟؟ 14 گفت این چه جور درس خواندی است؟ حالا میرزای شیرازی، میرزا حبیب الله رشتی که این قدر این‌ها درس‌خوان و اهل فکر و فلان و این‌ها، می‌گوید شیخ به این‌ها اعتراض کرد این چه جور درس خواندنی است؟ که این درسی که شیخ داده بود راجع به صلاۀ کعبه چرا درست نرفتید درباره‌ی آن تحقیق کنید و فکر کنید و امثال ذلک. حالا صلاۀ کعبه از چیزهایی است که روایت دارد برای این‌که به کعبه هدیه می‌کنند نه برای مسلمین هدیه می‌کنند به آن‌جا.

خب مساجد همین‌جور و دولت‌ها هم همین‌جور، قطاع سلطان داریم که این‌ها اشکال ندارد که این‌ها می‌بخشد و فلان پس یا مالک می‌شود و امثال ذلک صغریاتی مسلم در آن زمان داریم که این علی‌عهدۀ الفقه که اثبات می‌کند. حالا بعد از این که او را داریم مقدمه‌ی ثانیه می‌آید.

«إن احتمال الفرق بین اولئک الاشخاص الاعتباریین الذین اعترف بهم الشارع علی الفرض» احتمال فرق بین آن اشخاص اعتباری‌ای که اعتراف نموده است به آن اشخاص اعتباری شارع بنا بر فرض‌مان که داریم می‌گوییم در فقه ثابت شده که به آن‌ها اعتراف فرموده است «و الاشخاص الاعتباریین» فرق بین آن‌ها و اشخاص اعتباری‌یی که «اخترعهم العقلاء فی الأزمنة المتأخرة لأهداف و مصالح قد سبق الإشارة الی بعضها فی المقدمة» که چرا حالا بشر اختراع کرده؟ برای یک هدف‌ها و آرمان‌هایی و برای یک مصلحت‌هایی که قبلاً گفتیم در اول وارد شدن‌مان در بحث شخص اعتباری گفتیم چرا بشر سراغ این رفته که اشخاص اعتباری را

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/13

در مقابل انسان‌ها اختراع کند. یکی از مثلاً آن‌ها این بود که خب بسیاری از امور هست که توی مملکتی می‌خواهد اجرا بشود یک سرمایه‌گذاری‌های کلان می‌خواهد. سرمایه‌های افراد تک تک نمی‌رسد به این همه؛ آمدند به این فکر افتادند یک‌جا درست کنیم مردم این پول‌ها را به او بدهند قرض بدهند به آن، آن‌جا این پول‌ها انباشته بشود یک ثروت کلان درست بشود با آن پروژه‌های مهم را بتوانند انجام بدهند. خب این یکی از مصالح؛ یکی از مصالح دیگر که سراغ شخص اعتباری رفتند همین تأمین اجتماعی است، گفتند چی؟ گفتند خب ما بیاییم یک‌جایی را درست کنیم هر شخصی در هر برجی یا هر ماهی یک پول اندکی می‌دهند، خب این پول‌ها وقتی که میلیون‌ها انسان می‌دهند پول می‌دهند پول آن‌جا انباشته می‌شود این‌ها با آن کار می‌کنند یک ثروت بزرگی درست می‌شود بعد تعهد می‌کنند آقا در مقابل این پولی که هر ماه مثلاً شما فلان مقدار می‌دهی، پانصد تومان مثلاً می‌دهی اگر تصادف کردی و در این تصادف کسی کشته شد و باید چه مقدار دهبه بدهی ما می‌دهیم. خب این یک مصلحت عقلایی است دیگر. یا اگر آتش‌سوزی‌ای شد، اموال تو سوخت ما می‌دهیم. این‌ها یک مسائلی را عقلای عالم دیدند که به‌خاطر این رفتند سراغ شخص اعتباری. حالا ایشان می‌فرمایند که «أن احتمال الفرق» بین آن و این «موهون عند العرف» خیلی سست است نزد عرف جداً. «فإذا نُظر» اگر شما نظر کنید به منافع و فوائد، «فالسابق واللاحق متّحداً فیهما» آن شخص اعتباری‌های گذشته که در زمان شارع بوده و آن‌که بعداً پیدا شده که لاحق است مثل هم است. آن‌ها منافع داشته، این‌ها هم منافع دارد. آن‌ها مصالح داشته، این‌ها هم مصالح دارد. «بل قد ترجحان فی بعض اللواحق بمقتضى التحولات والضرورات الحادثة للجوامع فی الأعصار المتأخّرة» بلکه گاهی آن منافع و فوائد ترجیح دارند در بعضی لواحق و اشخاص اعتباری که بعد پیدا شدند؛ ترجیح دارند به مقتضای تحولات و ضرورت‌هایی که پیدا شده‌اند برای جوامع در اعصار متأخره. مثلاً حالا شما بگویید مسجد مثلاً مالک نشود. این یک فایده‌ای دارد. خب فایده‌اش این است نظم حاصل می‌شود، فلان حاصل می‌شود،؟؟ 18:30 فلان. اما این فایده کجا؟ و فایده تأمین اجتماعی کجا؟ که این قدر مشکلات مردم را می‌تواند حل بکند. این فایده کجا؟ و فایده‌ای که بر

بانک‌ها اگر درست عمل کنند مترتب است مثلاً. پس بنابراین اگر منافع را بررسی می‌کنی هر دوی این‌ها منافع دارند، بلکه منافع خیلی از شخص‌های اعتباری متأخر و لاحق از آن قبلی‌ها بالاتر است.

س: ...

ج: حالا ببینیم. کم‌کم، کم‌کم. «و إذا نظر إلى فقد الانتباه» اما اگر نظر بکنید به این‌که بابا؛ این‌ها انتباه ندارند، توجه ندارند، عقل ندارند، شعور ندارند، اراده ...، خب این‌هم مشترک است. «و إذا نظر إلى فقد الانتباه و الإرادة فهما الذی قد يحسب كونه مانعاً عن الاعتراف» که فیهما یعنی هم در لاحق هم در سابق. که این فقد انتباه و اراده گاهی حساب می‌شود بودن آن مانع از این‌که شارع اعتراف کند. شارع شاید اعتراف نکند، می‌گوید این‌ها عقل ندارند، این‌ها انتباه ندارند، این‌ها شعور ندارند. خب می‌گوید اگر بابا این موجب عدم اعتراف شارع است. پس آن‌زمان هم نباید اعتراض به آن‌ها می‌کرد. چون آن‌ها هم عقل نداشتند، اراده هم نداشتند. «فهما مشترکان فیه». هر دو چه لاحق چه سابق مشترکان هستند در این فقد انتباه و اراده. «فالظاهر بملاحظة عدم انقح الفرق و الخصوصية فی ذهن العرف فهم عموم الحکم من هذه الأدلة». چون فرقی در ذهن عرف بین سابق و لاحق منقح نمی‌شود، در ذهن آن‌ها چنین فرقی پیدا نمی‌شود، فلذا از ادله چه می‌فهمند؟ عموم می‌فهمند. مثل کجا؟ «كما يفهمون العموم مثلاً من قوله عليه السلام علی المحکی إذا اصاب ثوبک الدم فاعسله» خب توی ذهن عرف می‌آید بابا ثوب با فرش چه فرقی می‌کند؟ کسی به فرش که نمی‌گوید ثوب، ثوب آن است که می‌پوشند مثلاً. به فرش که نمی‌گویند ثوب. به میز که نمی‌گویند ثوب. خب اما آیا فرقی بین این دوتا است که این خون ثوب را نجس می‌کند اما فرش را نجس نمی‌کند، متکا را نجس نمی‌کند مثلاً دستمال را نجس نمی‌کند، فرق نمی‌کند. پس می‌فهمد ثوب خصوصیت ندارد. این را از باب مثال گفتند. یا مورد نیاز سائل بوده اسم این را برده و آب هم همان‌جور که خونی که به آن پاشد، به ثوب پاشد پاک می‌کند این‌جا را هم پاک می‌کند. این فلذا هیچ فقیهی تا حالا پیدا نشده و ما اگر این‌جوری بخواهیم حساب بکنیم اصلاً فقه قفل می‌شود. برای این‌که آن‌که از ائمه سؤال کردند و این‌ها، آمده گفته ثوب من خورده یا دم رعاف، خب محل ابتلاش دم رعاف بوده، گفته آقا دم رعاف به لباس چکیده، حضرت

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/13

می فرماید باید بروی بشویی. خب دم رعاف مورد ابتلائش بوده، یعنی دم رعاف نجس است، مثلاً دمی که بله، چاقو بزنند به دست کسی یا ببرد، آن نجس نیست مثلاً؟ کسی احتمال فرق بین این‌ها نمی‌دهد چون احتمال فرق در ذهن عرف منقدح نمی‌شود. پس وقتی می‌فرماید «إذا اصاب ثوبک الدم» عموم می‌فهمد. هم از ناحیه ثوب عموم می‌فهمد. یعنی به هر چیزی، هم از ناحیه دم که حالا اگر توی این روایت که البته دم مطلق گفته شده. اگر دم رعاف هم گفته شده بود ما خصوصیت نمی‌فهمیدیم مثلاً. خب می‌فرمایند که مثلاً «یفهمون العموم مثلاً من قوله عليه السلام على المحكى كذا لمطلق ما أصابه الدم و إن لم يكن (آن ما اصاب) ثوبا». اگر چه اسمش ثوب نباشد. «و على أساس هذا الفهم يثبت اعتراف الشارع بالأشخاص الاعتباريين حتى الجدد منهم» حتی اشخاص اعتباری نوپیدای از آن اشخاص اعتباری، چرا؟ «لحجية مثبتات الأمارات كما تقدم» خب این «لحجية مثبتة اماره كما تقدم» اشاره است به آن مقدمه آخری که در بیان اول و بیانات دیگر داشتیم. یعنی وقتی گفتیم از «أحلّ الله البيع» (بقره/275) همان‌جور که این «أحلّ الله البيع» شامل می‌شد آن اشخاص اعتباری آن‌زمان را، پس «أحلّ الله البيع» معامله با بانک را شامل می‌شود. معامله با نمی‌دانم فلان صندوق را شامل می‌شود، با فلان شرکت را شامل می‌شود، با بیمه اجتماعی را شامل می‌شود. وقتی شامل شد می‌گوید این معاملات شما درست است. لازمه‌ی این‌که این معاملات درست است این است که پس آن شخصیت اعتباری را قبول کرده، چون این مدیر عامل، چون این نمی‌دانم کارمند این‌ها را که برای خودش انجام نمی‌دهد. برای آن شخصیت اعتباری دارد انجام می‌دهد. آن وقت شارع بفرماید این بیع درست است اما آن را قبول ندارم. خب اگر آن را قبول نداری این ثمن توی جیب کی رفته؟ یا آن ثمن از جیب کی خارج شده؟ پس لازمه... این می‌شود مثبتات امارات دیگه که قبلاً گفتیم. پس بنابراین ثابت می‌شود که خود شخص اعتباری را شارع قبول کرده که آن طرف معامله است در واقع و این متاع می‌رود در جیب او، آن متاع از جیب او خارج می‌شود و هکذا.

س: ببخشید؛ در این شباهت اصل وجود مسجد ...

ج: الان اشکال می‌کنیم شاید اشکال شما همین باشد که الان می‌کنند

س: کافی است که ...

ج: «الاشکال فی التقرب الثانی». مقام حضرت عالی معلوم است. من چون وقت خیلی کم است می خواهم...، بله، اشکالی که این جا گفته می شود این است که «و قد یشکل فی هذا التقرب بعدم الجزم بهذا المطلب، حیث نحتمل أنّ الشارع رأى مفسدة فی الأشخاص الاعتباریین الجدد فلم یقبلهم كما یؤید ذلك رفض جماعة من علماء الاقتصاد و الحقوق بعض تلك الأشخاص الاعتباریین». جواب این است که بین آن مثال و این موارد، افتراق وجود دارد. آن جا اصلاً توی ذهن عرف احتمال این که ثوب اگر به دم بخورد نجس می شود و این که اگر مثلاً چیزی که نامش ثوب نیست ولی آن هم پارچه است. آن نجس نمی شود، اصلاً چنین احتمالی منقوح نمی شود در نفس عرف. آن جا فلذا عموم می فهمند. اما در اشخاص اعتباریون، اشخاص اعتباری چرا؟ چون این ها عین هم نیستند از نظر فوائد و مضار، فلذا عرض کردیم که بسیاری از علمای اقتصاد یا علماء حقوق بانک ها را اصلاً می گویند این یک چیز مضر است برای جامعه. چرا؟ می گویند همین بانک ها موجب خلق پول و تورم می شود. می گویند چنین مسئله ای بر بانک ها مترتب است. چرا؟ برای این که این صد تومان که مثلاً شما می روید بانک می گذارید، شما الان توی بانگ گذاشتید، بعد اعتبار این می دهد به ؟؟ 26 او اعتبارش را می گذارد توی بانک، صد تومان اضافه نشده ولی اعتبارات مترکم از همان درست می شود. کانه صد تومان ده تا صد تومان می شود. ده تا صد تومان که شد یک صد تومان واقعاً بیشتر نیست. ولی در مقام عمل کانه ده تا صد تومان است. هم شما، هم او، هم او، هم او به اعتبار هم او می خواهند بروند از بازار چیز بخرند. پس بنابراین بازار عرضه اش این مقدار است. شما در اثر این کاری که بانک کرده ده تا امکان خرید درست کردید. متاعی که در بازار است برای این ده تا کفاف نمی دهد. قهراً چه می شود؟ عرضه و تقاضا تناسبش به هم می خورد، جنس قیمتش بالا می رود. می گویند این از مفاسدی است که بر بانک مترتب است. خب این پس یکی از مضاری است که دارد.

س: شاید کیرویش را؟ 27 و الا خودمان اشخاص اعتباری صغری ...

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/13

ج: نه، آن را که نمی‌گوییم اشکال دارد. آنکه درست است. می‌خواهیم تعدی کنیم به جُد. می‌گوییم این جُد همه‌اش این جور نیست که مطمئن باشیم عین قدیمی‌ها است. نه، این‌ها شاید یک مفاسدی برایش شارع ببیند مترتب است. به خاطر این مفاسد می‌گوید بله، من آن‌ها را قبول دارم این را قبول ندارم.

س: ... 27:20

ج: بله؟

س: ...

ج: یا احتمال می‌دهیم. می‌گوییم لعل، چون الان می‌گوییم آقا، بعضی این حقوقدان‌ها و بعضی اقتصاددان‌ها که اهل این کار هستند، فن‌شان این است، متخصص در این هستند، دارند این را اشکالاتی می‌کنند. حالا مایی که عرفی هستیم یا مایی که مثلاً فرض کن فقیه هستیم خب می‌گوییم لعل این جور باشد. حرف آن‌ها درست باشد. ما چه جور می‌توانیم اعتماد کنیم بر این‌ها، شارع حالا آن‌ها را گفته، این‌ها را هم گفته. یا عقلای عالم، عرف عالم می‌گویند بابا این قدر علمای حقوقدان، این قدر علمای اقتصاددان دارند می‌گویند این‌ها، بعضی از این، این‌ها را اشکال می‌کنند. یا یعنی می‌گویند مضار برای جامعه دارد یا منافع آن کمتر از مضارش است. خب شاید شارع واقعاً همین‌ها را قبول دارد یا بالاتر از این‌ها را مطلع هست که به ذهن این‌ها هم اصلاً نیامده.

س: آن‌هایی که؟؟ قبول کردند او که رد نکرده.

ج: بله؟

س: این‌ها را، شخصیت‌های اعتباری را خود عقلاء قبول دارند. این را که رد نکردند.

ج: بله، جایی که همه قبول دارند و ببینید؛ احتمال نمی‌دهیم. همین‌که، حرف سر این است. که وقتی در اشباه و انظار این‌ها می‌بینیم اشکالات اساسی وارد کردند، این مانع از جزم ما می‌شود که در بقیه موارد هم که جُد هستند جزم پیدا نکنیم به این‌که فرقی بین این‌ها و آن‌ها نیست. می‌گوییم همین‌طور که علم بشر الان آمده

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/13

جلو فهمیده که اینها اشکال دارد شاید فردا هم بگویند اینها هم اشکال دارد. شاید بگویند آن هم اشکال دارد. پس بنابراین ما از این راه نمی‌توانیم. اگر راه درست‌تری باشد همان راه قبلی است.

«وقد يشکل فی هذا التقریب بعدم الجزم» به این مطلب که در ذهن عرف منقح نمی‌شود فرق بین قبل و بعد. چون اینها اگر به مثبتاتش نگاه کنیم مشترک است. اگر به منفیاتش نگاه کنیم مشترک است. این جور گفتیم؟ نه، ممکن است مثبتاتش با هم فرق بکند یا منفیاتش با هم فرق بکند اینها. «حيث نحتمل» چرا جزم نمی‌توانید پیدا کنید؟ «حيث نحتمل أنّ الشارع رأى مفسدة فی الأشخاص الاعتباریین الجدد» دیده اینجا مفسده‌هایی بر آن بار است. موجب مثلاً تورم می‌شود. این جوری دیده مثلاً. یا مفسده دیگری را دیده، دیده بابا؛ این پول‌هایی که یکجا انبار می‌شود اینها می‌روند پروژه‌های بزرگ و اینها را اینها اختیار می‌کنند. باعث می‌شود که مردم می‌خواهند کار کنند، اینها در اثر این که قدرت دارند و پول زیادی دارند و اینها، همه‌ی اشغالی که برای مردم منفعت‌آور است اینها رفتند اشغال کردند. همین اشکالاتی که امروزه هم می‌کنند می‌گویند مثلاً فلان فرض کنید ارگان؛ آمده دست مردم را بسته چون همه‌ی کارهای مهم را آنها دارند انجام می‌دهند، حالا خیلی از اینها بی‌خود است این حرف‌هایی که می‌زنند. ولی این یک واقعیتی است. که اگر مثلاً فرض کنید بانک‌ها این قدر ثروت پیدا بکنند. تجارت مملکت را آنها در دست بگیرند خب مردم چه کار کنند؟ می‌گویند آقا، این بانک، این مشکله‌اش این است. یا تورم ایجاد می‌کند یا مانع از اشغال می‌شود. چون قدرت دارد، پول کلان دارد. می‌رود تجارت مثلاً فلان و از خارج می‌خواهند جنس وارد کنند او می‌رود وارد می‌کند. این تجار و این مردم دیگر دست‌شان خالی می‌ماند از این معاملات مثلاً. اینها چیزهایی است که علمای اقتصاد و علمای حقوق گفتند و می‌گویند در این ابواب.

س: پس چرا شارع ردع نکرده؟

ج: بله؟

س: شارع ردع نکرده در مقام بیان؟

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/13

ج: شارع، ما باید اثبات کنیم که شارع قبول کرده. مال زمان متأخر است. مگر شارع باید مال زمان متأخر هم بیاید ردع بکند؟ خب شما ...

س: ... این جوری که نمی شود.؟؟ 31 اگر ربا را گفته خب ...

ج: خب ربا چون از آن وقت بوده. الان نمی توان آن وقت بگوید آقا، مردم، بانک غلط است. خب می گوید بانک چیه آقا؟

س: ...

ج: کلیات چی گفته؟

س: مثل این که ربا است. هر کاری می کنی ...

ج: خب ربا چون از اول بوده، بعضی چیزها که نمی شود که.

خب می فرمایند که «کما یؤید ذلک» این که شاید شاعر مفسده دیده در اشخاص اعتباریین تأیید می کند رفض یعنی دور انداختن و کنار زدن جماعتی از علمای اقتصاد و حقوق بعض آن اشخاص اعتباریین را، بعضی هایش را البته نه همه اش را. گفتند این تمام نیست. «لأنهم علی» چرا رفض کردند؟ لأن آن اشخاص اعتباریین برخلاف مصالح مجتمع و موجب است برای حدوث مفاصد اقتصادی و غیراقتصادیه که عرض شد. مثلاً باعث بیکاری می شود. غیراقتصادی اش هم این می شود. وقتی همه ی کارها را آنها، کارهای مهم را آنها انجام دادند، بعد بیکاری درست شد، بیکاری که درست شد فساد دنبالش است برای جوانها، عدم ازدواج برای جوانها و فلان و فلان که اینها توالی فاسدهی آن می شود. بنابراین دلیل درست و حسابی همان دلیل های قبلی است نه این الغاء خصوصیتی که الان گفته می شود. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

پایان